شخصی در بیابانی راه می رفت که از ابری صدایی شنید.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بيْنَما رَجُلٌ يَمشِي بِفَلاةٍ مِن الأَرض، فَسَمِعَ صَوتًا في سَحَابَةٍ: اسقِ حَدِيقَةَ فُلان، فَتَنَحَّى ذلكَ السَّحَابُ، فَأَفْرَغَ مَاءَهُ في حَرَّةٍ، فإذا شَرْجَةٌ من تِلْكَ الشِّراجِ قَدِ اسْتَوعَبَتْ ذلِكَ الماءَ كُلَّهُ، فَتَتَبَّعَ الماءَ، فإذا رَجُلٌ قَائِمٌ في حَدِيقَتِهِ يُحَوِّلُ المَاءَ بمِسْحَاتِهِ، فقال له: يا عَبْدَ اللَّهِ، ما اسْمُكَ؟ قال: فُلانٌ، للاسْمِ الَّذِي سَمِعَ في السَّحَابَةِ، فقال له: يَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَ تَسْأَلُنِي عَنِ اسْمِي؟ فَقال: إني سَمِعْتُ صَوتًا في السَّحَابِ الَّذي هذَا مَاؤُهُ يقُول: اسقِ حَدِيقَةَ فُلانٍ لإسمِك، فما تَصْنَعُ فِيها؟ فقال: أَما إِذْ قُلْتَ هَذَا، فَإِنِّي أَنْظُرُ إِلى ما يَخْرُجُ مِنها، فَأَتَصَدَّقُ بثُلُثِهِ، وآكُلُ أَنا وعِيالِي ثُلُثًا، وأَرُدُّ فِيها ثُلثَه»:

«شخصی در بیابانی راه می رفت که از ابری صدایی شنید که می گفت: باغِ فلانی را آبیاری کن. آن ابر کنار رفت و آبش را در سنگلاخی سیاه خالی کرد. آب راهه ای، همه ی آن آب را در خود گرفت و آب به جریان افتاد. آن مرد، به دنبال آب رفت. مردی را دید که در باغش ایستاده بود و با بیل، آبیاری می کرد. به او گفت: ای بنده ی الله، اسمت چیست؟ باغبان، نامش را گفت؛ همان نامی که آن مرد از ابر شنیده بود. باغبان پرسید: ای بنده ی خدا، چرا نام مرا می پرسی؟ پاسخ داد: من از ابری که بارید، صدایی شنیدم که می گفت: باغِ فلانی را آبیاری کن و تو را نام برد. مگر تو چه می کنی؟ باغبان گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می گویم چه می کنم)؛ من محصول باغ را می سنجم و یک سوم آن را صدقه می دهم، یک سومش را با خانواده ام می خورم و یک سوم دیگر را - برای زراعت- به باغ برمی گردانم».

[صحیح است] [به روایت مسلم]

باری مردی در بیابان وسیعی بود که صدایی از ابری شنید که می گوید: باغ فلانی را آبیاری کن؛ پس آن ابر از مقصد خود فاصله گرفت و آب خود را در سنگلاخی سیاه باراند؛ سپس آبراهه ای همه ی این آب را در خود گرفت و جاری شد؛ آن مرد مسیر آب را دنبال کرد تا به مردی رسید که با بیل مشغول آبیاری جاهای مختلف باغش بود؛ پس به او گفت: ای بنده ی الله، اسمت چیست؟ گفت: فلان؛ همان اسمی را گفت که آن مرد از ابر شنیده بود؛ پس صاحب باغ به وی گفت: ای بنده ی الله، چرا از اسمم پرسیدی؟ آن مرد گفت: از ابری که این آب، آب آن است صدایی شنیدم که می گفت: باغ فلانی را آبیاری کن؛ و اسم تو را برد؛ چه عمل خیری در باغت انجام می دهی که مستحق این احترام شده ای؟ صاحب باغ گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می گویم چه می کنم)؛ محصول باغ را در نظر می گیرم و یک سوم آن را صدقه می دهم، یک سوم آن را خود و خانواده ام مصرف می کنیم و یک سوم باقیمانده را در باغ برای زراعت استفاده می کنم.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/5776